

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

سلسله جلسات ختم مفهومی

در محضر سوره مبارکه عبس



استاد احمد رضا اخوت

زمستان ۱۴۰۳

فهرست

۲.....	جلسه‌ی ششم سوره‌ی مبارکه‌ی عبس ۱۴۰۳/۱۲/۱۵
۲.....	جمع‌بندی از سوره مبارکه عبس
۳.....	آیات پایانی سوره مبارکه عبس
۱۹.....	ثواب قرائت سوره عبس

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه‌ی ششم سوره‌ی مبارکه‌ی عبس ۱۴۰۳/۱۲/۱۵

از دقیقه‌ی ۱۰ تا ۱۰

جمع‌بندی از سوره مبارکه عبس

در این سوره چند بحث اصلی مطرح شد که:

- نکته اول اینکه از منظر این سوره نابینایی اگر به سمت وحی سوق پیدا کند به بینایی حقیقی سوق پیدا کرده است که در اثر فعال شدن فرد برای تزکیه ارزش پیدا می‌کند. یعنی انسان برای پاک شدن سعی و تلاش کند. برای خدا ارزشی است که پیامبر خود را متصدی فرد می‌کند.
 - تکاپو برای پاک شدن یک ارزش است و اساساً وحی کاری جز تذکر دادن و تزکیه ندارد. پس هر کسی که تمایل به فعال شدن ذکر خود دارد و نیز مایل است که پاک شود از طریق وحی اقدام می‌کند.
 - خشیت مهم‌ترین عامل درونی سوق دهنده به سمت ذکر و پاک شدن است.
 - رسیدیم به وحی و قرآن که حالت قرآن صحف است که از جانب خدا ارسال شده و واسطه آن ملائکه خاص هستند و نقش آن ساختن زندگی است.
 - انسان مسیری دارد که در این مسیر تحول پیدا می‌کند و مسیری تعریف شده و کاملاً واضح و غیرقابل کتمان و برای همه است. از منظر خدا این مسیر کاملاً واضح است که ممکن است از نظر ما مبهم باشد، خدا می‌داند که اول انسان متولد می‌شود و سیر زندگی برای او ایجاد می‌شود و می‌میرد و وارد قبر می‌شود و بعد آن....
 - این مسیر محکماتی برای زندگی و تولد تا مرگ و بعث دارد که باید باعث عبرت انسان باشد و در او خشیت ایجاد کند. این خشیت از جنس نیاز به هدایت است.
 - نتیجه بعدی این بود که در این سیر زندگی انسان نیاز به رزق و طعام دارد که باید به آن توجه داشته باشد. یعنی باید طعام متناسب با سیر رشد و کمال باشد. مثلاً طعام جنبه مادی پیدا می‌کند که بحث حلال و حرام‌ها است که در بحث ذکر و تزکیه جنبه معنوی پیدا می‌کند.
- تا اینجا خلاصه سوره مبارکه عبس شد.

آیات پایانی سوره مبارکه عبس

به آیه فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ رسیدیم،

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ

یعنی وقتی که سرانجام تدبیر ربوبی خداوند به اینجا منتهی شد که روز قیامت فرا رسید، **الصَّاحَّةُ** به معنی صیحه شدیدی است که از شدت آن گوش ها کر می شود. نفخ صور اتفاق می افتد.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحَتِهِ وَبَنِيهِ

در این روز شخص از برادر و مادر و پدر خود و **صَاحَتِهِ وَبَنِيهِ**، این تقدم و تأخر در انتهای سوره نفخ صور با تعبیر **الصَّاحَّةُ** مطرح می شود.

از دقیقه ۱۰ تا ۲۰

الصَّاحَّةُ یعنی آن چیزی که گوش فرد زنده را کر می کند و مرده را بیدار می کند. یعنی به واسطه بلندی صدا اگر زنده باشد گوش او را کر می کند و اگر مرده باشد او را بلند می کند. ماهیت آن این است که فرد را دو باره زنده می کند. ظاهراً وقتی فرد در قبر هست ممکن است پوسیده شده باشد یا پوسیده نشده باشد، حس یک صدای وحشتناکی می کند و یک مرتبه بلند می شود و همان موقع اجزای متلاشی شده او به هم ملحق می شود و دو مرتبه به همه موجودات حیات می دهد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: نه این مربوط به بعد آن است. دو نفخه اول و دوم داریم که نفخه دوم مربوط به نفخه **الصَّاحَّةُ** است. یعنی صدایی که گوش را کر می کند. اینکه روح گوش دارد، البته روح گوش ندارد، انسان وقتی که می خوابد جسم او هست و صدا را می شنود، مثل اینکه انسان غیر از شنیدن و دیدن چیز دیگری نیست. فقط دیدن یا شنیدن است که شنیدن مقدمه دیدن است. چون می شنود می تواند ببیند و وقتی می بیند می شنود و چرخه درست می شود، همه قوای انسان در شنیدن و دیدن قرار می گیرد.

اولین نسبت ها در فرد فعال است. اینکه انسان زمان بلند شدن خانوادگی بلند می شود، نمی دانیم. ولی نمی خواهد بگوید که الزاماً از برادر خود فرار می کند، به این معنا چون ممکن است برادر یا پدری وجود نداشته باشد. می خواهد بگوید حال این طوری است که اگر برادر هم بود این فرار اتفاق می افتاد، اگر بخواهیم غیر این معنی کنیم این است که انسان وقتی از مرقد خود بلند می شود مثل اینکه فامیل با اقوام و یا خویشان خود یک مرتبه یک نسبتی می گیرد. ما برای رد یا اثبات این دلیلی نداریم. چون می شود که منظور خدا این باشد که حال این طوری است، نه اینکه بخواهد بگوید

الزاماً این اتفاق می‌افتد، در بیانات قرآن حالتی داریم که می‌شود بگوییم. به هر حال، نفخ صور اتفاق می‌افتد و فرد دوباره زنده می‌شود که اگر برادر یا مادر یا پدر داشته باشد این هم که از این سمت برادر و مادر و پدر می‌آید. **صَاحِبَه** یعنی مصاحب و همسر داشته باشد، بعد فرزند داشته باشد. اول از برادر شروع می‌کند، بعد مادر و پدر به شکل روابط معمولی انسان‌ها برادر و خواهر خیلی ارتباط پیدا می‌کنند، بعد ارتباط با مادر است، البته ممکن است بگویید: همه با مادر خود خیلی خوب هستند؛ خیر، قاعده این است که برادر و خواهری ارتباط عمیق‌تری دارد، بعد مادر و بعد پدر است و بعد همسر است. بعضی می‌گویند این گونه نمی‌شود اول باید می‌گفت همسر! چون با «واو» آمده است، دلالت دارد که همه اینها امکان‌پذیر است اول باشد یا دوم. چون هر کدام اول بود، شما می‌گفتید چرا این اول است، می‌گویند «واو» دلیلی بر تقدم نمی‌آورد به خصوص در چنین جاهایی. دقت کنید تقدم ذکر دلیلی بر تقدم رتبی نیست. کسی بگوید این اول است... برادر است به هر حال وجهی دارد که اول خدا برادر را آورده است، باید بگردیم ببینیم که وجه آن چیست؟ در وهله اول نباید «واو» را دلیل بر رتبه بگیریم اگر می‌خواست رتبه بگوید یا با «فاء» می‌گفت و یا با «ثُمَّ» می‌آورد و به گونه‌ای این را اعلام می‌کرد.

به هر حال این پنج مورد را ذکر می‌کند **أَخٌ، أُمٌّ، أَبٌ، صَاحِبٌ وَبَنِيٌّ**، اینها جالب هستند، شبکه ارتباطی انسان است. **أَخٌ** رابطه عرضی دارد، **أُمٌّ** رابطه ریشه‌ای دارد، **أَبٌ** رابطه بالا دارد، **صَاحِبٌ** مجاورتی است، **بَنِيٌّ** هم تعلق دارد. هر کدام خودشان از نظر ارتباطی، ارتباطات جالبی دارند. مجموعه ارتباطات انسان با همه به این ترتیب می‌شود. **أَخٌ** رابطه عرضی دارد. یعنی هم ارزش و حالت داد و ستد متقابل هستند، برادر و خواهر این گونه هستند و کسی بالاتر نیست.

أُمٌّ رابطه ریشه‌ای و پایه‌ای دارد، در حقیقت بن است، ریشه و بن **أُمٌّ** است. **أَبٌ** رابطه‌ی از بالا به پایین است، می‌توان گفت سرپرستی و موضوع ولایت است، **صَاحِبٌ** هم صحبت است، همان رابطه عرضی خاص است ولی وجه پیدا می‌کند. وجه خاص پیدا می‌کند، این هم رابطه بالا به پایین است و مثل **أَبٌ** است، ولی او بالا است و بقیه پایین هستند، باز هم رابطه سرپرستی است و این سرپرستی از ناحیه‌ی کسی است.

از دقیقه‌ی ۲۰ تا ۳۰

این رابطه ولایت است، این هم رابطه پیوندی است، یعنی قراردادی است، عقدی و قرار است. این **بَنِيٌّ** است، این داد و ستد است. اگر این طور در نظر بگیریم، می‌گوید که تمام آن روابط قطع می‌شود.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: خیر، پیوندی و عقدی می‌شود، **صاحب** می‌شود. البته ممکن است شما بگویید که پدر، پدر است؛ مادر، مادر است؛ برادر، برادر است. بچه، بچه است. معلوم است که اینجا می‌شود انسان یک وجه عمیق‌تری را برای خود مطرح کند. رابطه‌های ما از این سه حالت خارج نیست، مگر اینکه مقابل شود، دشمن شویم و آن طرف برویم. مثلاً ما با همسایه خود برادر هستیم، رابطه ما عرضی است، درست است که همسایه است، ولی برادر و خواهر دینی محسوب می‌شود. ما با مردم کوچه و بازار هم برادر هستیم، زیرا اوایل انقلاب به هم اخوی می‌گفتند، جو برادر بازی زیاد بود. وقتی قیامت شد **فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ** همه اینها کنار رفت، الآن در قیامت زندگی می‌کنیم و هیچ رابطه‌ای بین... از **أُمِّ و أَبِي و صَاحِبِ و بَنِي**... معلوم است که الآن هم روز قیامت شده است.

لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ

این خیلی جالب است، می‌گوید برای هر فردی از ایشان به قدر کفایت که نگذارد به چیز دیگری بیندیشد، گرفتاری هست. این مطلب را حضرت علامه رحمه‌الله‌علیه مطرح می‌کنند. البته ظاهر آیه را بخواهید ترجمه کنید، به گونه‌ی دیگری باید ترجمه کنید.

لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ

هر کدام شأنی دارد که نیاز به آن رابطه ندارد. **شَأْنٌ يُغْنِيهِ** که آن شأن او را بی‌نیاز می‌کند، ولی اینها دیدند که **يَوْمَ يَفِرُّ** چون دارد فرار می‌کند، به قرینه آن **يَفِرُّ** گفتند **يُغْنِيهِ** به معنی بی‌نیاز کردن نیست، چون دارد فرار می‌کند. چون **يَفِرُّ** ضرب در **يُغْنِيهِ** می‌شود همان است که حضرت علامه رحمه‌الله‌علیه می‌گویند. یعنی این قدر وضعیت وحشتناک و غم‌بار و ترسناک است، اینها به اینکه این همسر، برادرم، مادرم و بچه‌ام است نمی‌تواند توجه کند. ولی خود این آیه را کسی بخواهد ترجمه کند این می‌شود: برای هر کس از ایشان در آن روز یک شأنی است که آن شأن او را از اینکه با کسی ارتباط داشته باشد، بی‌نیاز می‌کند یعنی نه به برادر و نه به پدر احتیاج دارد... این نیز درست است. چون واقعاً احتیاج ندارد چون هیچ کسی نمی‌تواند به انسان کمک کند. نه می‌تواند علم دهد، نه می‌تواند سرپرستی کند، به نظر من اصلاً دلیل **يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ** همان **لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ** است، چون یک مرتبه می‌بینید که هیچ کدام از اینها به کار او نمی‌آید و نیازی از او برطرف نمی‌کند و مثل انسان بی‌پناه می‌شود. شبیه این است که زمانی مشکی پیش می‌آید و شما میز می‌سازید و زمان زلزله زیر آن می‌روید و احتمال می‌دهید که این آوار نریزد، زمانی است که میز هم نیست و در این حالت شما فرار می‌کنید. یعنی **لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ** علت فرار است؛ نه اینکه چون فرار می‌کند **شَأْنٌ يُغْنِيهِ**، بلکه **يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ ... لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ** دلیل فرار است؛ نه تبع فرار.

به گونه‌ی دیگری هم می‌توان گفت، به هر حال **يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ** وجود دارد و **لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ** سر جای خود وجود دارد. چون ممکن است عده‌ای باشند که جز مطمئن فی الارض باشند، از انسان‌ها مؤمن و دلیل ندارد که **يَفِرُّ** کنند. درست است که **يَوْمَ يَفِرُّ** است، ولی الزامی ندارد که همه **يَفِرُّ** کنند، نمی‌گویند **يَفِرُّ كُلُّ الْمَرْءِ**، نوع **مَرءٍ**، ولی این قطعی است که هر کدام از ایشان **شَأْنٌ يُغْنِيهِ**، یعنی هیچ رابطه‌ای وجود ندارد.

ظاهراً این روابط در بستر دنیا شکل می‌گیرد و وقتی این نشئه دنیا برداشته شد، کلاً اینها برداشته می‌شود. یعنی شما چیزی به نام رابطه‌ی عرضی به این معنا ندارید، چیزی به نام رابطه سرپرستی ندارید، اینها برای این دنیا است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: برقرار شود که بخواهد کمک کند، وقتی نمی‌توانند کمک کنند، خیر. چون **حُبَّ** زمانی موضوعیت دارد که نفع در آن زیاد باشد. مگر اینکه از جای دیگر و به دلیل دیگر حب وجود داشته است، نه به خاطر روابط، مثلاً به دلیل ایمان فرد یا به دلیل رابطه‌ی قلبی فرد که آن ربطی به روابط ندارد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: خیر

سؤال: نامفهوم

پاسخ: آن برای بعد است. در قرآن گزارش نشده است، باید رفت و دید، ولی در قرآن مخابره نشده است. در سوره صفات یک‌سری آمده است، ولی در آن حالتی از دلسوزی از طرف مؤمنان نیست. چرا خوشحالی از اینکه نجات یافته است، هست ولی دلسوزی خیر. ظاهراً **لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ** آن شأنی که دارد او را بی‌نیاز می‌کند از اینکه بخواهد به کس دیگری بپردازد، مثل اینکه فضایی است که گویی کسی نمی‌تواند به کس دیگری بپردازد، نه اینکه نخواهد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: **يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ** ^۱؟ آن برای بلافاصله بعد از شهادت است.

^۱ سوره مبارکه یس، آیه ۳۰

سؤال: نامفهوم

پاسخ: آن برای بلافاصله بعد شهادتشان است. آن برای برزخ است، ولی اینجا برای بعد بعث است.

در بعث خود وضعیت زنده شدن و حشر، وضع خیلی خاصی است مثل ایام حج که حاجی‌ها به سمت مشعر و منا و اینها می‌روند، آنجا واقعاً انسان حس بعث را دارد، یعنی **لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ** ﴿۳۷﴾، البته کاروان‌ها سعی می‌کنند که یک ارتباط‌های سوری بگیرند ولی آن ارتباطات سوری است ولی روز قیامت، این هم دیگر نیست.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: من نمی‌دانم اینکه، شفاعت و اینها را که می‌گویند. شفاعت و اینها نه اینکه نباشد، ولی به این شکل که ما فکر می‌کنیم نیست. یعنی ما دلمان را خیلی به شفاعت خوش کرده‌ایم، ولی جنس شفاعت این طور نیست. جنسش مثل همین بحث حبی است که فرمودند. یعنی مثلاً در اثر محبتی که نسبت به یک عمل خیری دارد یا محبتی که نسبت به یک چیزی که دارد، روابطش را نمی‌داند، آن واسطه می‌شود، می‌گوید: **وَحَبِي لَكَ شَفِيعِي** **إِيكَ** ^۲، حب من به تو شفیع تو است؛ یعنی او شفاعت می‌کند و بعد براساس آن یک رابطه‌ای برقرار می‌شود، آن اعمال به سمت این کشیده می‌شود. شفاعت عمدتاً از جنس حب است، رابطه آنها این طور است. نه اینکه وجود نداشته باشد، اتفاقاً به شکل خیلی قطعی وجود دارد، ولی سبک آن به این صورتی که ما فکر کنیم که مثلاً آنجا دم بهشت یک عده‌ای ایستاده‌اند که ما را به بهشت ببرند، نیست. حالا امیدواریم که این طور باشد ولی به نظر می‌رسد که این طور نیست. تصورات ما نسبت به قیامت شبیه دنیا است، در صورتی که نشئه قیامت و داستان روابط آن متفاوت می‌شود. در این آیات می‌خواهد بگوید، تمام روابط از این جنسی در قیامت بی‌معنا است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، اگر روی حب سوار شود بله. حب معنا پیدا می‌کند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: نه، آن توجه نفس است.

سؤال: نامفهوم

^۲ دعای ابو حمزه ثمالی

پاسخ: بله، علمی و حضوری است. توجه نفس است که باید کاملاً در فرد فعال شده باشد. یک جریانی برای خودش دارد، اصلاً آن در همین دنیا هم شفاعت می‌کند، یعنی قدرتش قدرت خیلی بالایی است. **وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا** ^۳، حالتی از عصمت در فرد ایجاد می‌کند، داستانش فرق می‌کند، ولی این رابطه نیست یعنی این طور نیست که مثلاً من با دوست شهیدم ارتباط گرفته باشم، بعد که می‌رویم آنجا دیگر رابطه دوستی مطرح نیست، یعنی مثلاً شما نمی‌توانید بگویید که من یک مدتی با شما دوست بودم، پس الان حق دوستی را ادا کنید. دیگر دوستی نیست که بخواهد ادا کند. پدر یا فرزند بگوید که حق پدری را ادا کنید.

اینجا این مواردی که مطرح می‌کند، می‌خواهد بگوید که اینها در دنیا حق دارند، حقوقی دارند و براساس آن حقوق، برادر با برادر باید یک سری داد و ستدهایی را داشته باشند. آنجا دیگر این حق را بر می‌دارند. یعنی آنجا شما نمی‌توانید بگویید که من برادر شما هستم، پس بگذارید من از نور شما استفاده کنم. در دنیا می‌تواند بگوید که بگذار من از نور شما استفاده کنم، برادری معنا دارد ولی آنجا دیگر برادری معنا ندارد که می‌شود سوره حدید. آنجا هر چه هم که بگوید که من نور ندارم، با هم هستند، ولی نمی‌توانند از نور هم استفاده کنند. هر کسی نور نداشته باشد **فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ** ^۴، نمی‌شود استفاده کرد، باید کاملاً درونی باشد.

رابطه‌هایی وجود دارد، ولی جنس رابطه دیگر به این صورت نیست. یعنی مثلاً رابطه سرپرستی کسی یا رابطه هم‌ارزی یا رابطه پایه یا رابطه فلان، اینها دیگر نیست. مثلاً بگوییم که ما یک مدتی با هم بودیم، با هم زندگی می‌کردیم، پس بنابراین شما نمی‌خواهید حق چهل یا پنجاه سال زندگی را ادا کنید، زشت نیست؟ اینجا این طور می‌گویند ولی آنجا دیگر رابطه‌ای نیست که زشت باشد. اصلاً سالبه به انتفاء موضوع می‌کند، یعنی هر کسی باید **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى** ^۵، نه بار کسی را شما حمل می‌کنید و نه می‌توانید باری را روی دوش کس دیگری بگذارید یا کسی بار شما را بر نمی‌دارد. هر کسی بار خودش را بر می‌دارد. شما می‌گویید: یعنی این قدر خشن؟ نه، اصلاً بحث خشونت و اینها نیست. ما باید بپذیریم که نشئه قیامت به دلیل نوع ساختارش که بقائی است، یعنی باقی است، جنس آن از این نشئه متفاوت است. دنیا نشئه فانی است، یعنی جنس آن زمان‌بر و از بین‌بر است. لباس پوشیم بعد کهنه می‌شود. شما باید لباس‌هایتان را بعد یک مدتی نو کنید و بروید بخرید و بفرشید، به این **کَبَد** می‌گویند. این چیز خوبی نیست، برای دنیا است، از منظر آنجا سختی است. بعضی‌ها فکر می‌کنند که **کَبَد** افتادن در ابتلائات است، نه همین که شما برای گرسنگی خود باید

^۳ سوره آل عمران، آیه ۱۰۳

^۴ سوره نور، آیه ۴۰

^۵ سوره فاطر، آیه ۱۸؛ سوره نجم، آیه ۳۸؛ سوره اسراء، آیه ۱۵ و ...

بروید زحمت بکشید، غذا را جستجو کنید، غذا بپزید، به این **گَبَد** می گویند. آنجا با اراده شما است، اراده می کنید انواع غذاها می آید. اراده حاکم است، دیگر این اسباب نیست. ماهیت در آنجا عوض می شود؛ ماهیت در آنجا از جنس بقا و در اینجا از جنس فنا است. این اندازه که ما با این حالت **گَبَد** انس گرفتیم، احساس می کنیم که ای کاش آنجا هم آشپزخانه ای باشد و همه چیز در آن باشد. وقتی شما می توانید اراده کنید و بهترین غذاها را بخورید، وقتی شما می توانید بهترین منظره ها را با اراده خود ببینید، پس دیگر چه می خواهید؟. این زحمت ها برای دنیا بود. نشئه دنیا این طور است. ما باید بپذیریم که نشئه قیامت، یک نشئه دیگری است. نشئه ای است که دیگر روابط در آن به این شکل نیست، حتماً یک روابط مخصوص به خود دارد، حتماً دارد. شب و روزش به این صورت نیست، ولی حتماً شب و روز دارد، ولی اینکه به چه صورت است، ما نمی دانیم. این طور که صبح شود، ظهر شود، عصر شود، شب شود، این طور نیست. می دانم که شما هم مثل من آنجا دلتان برای دنیا تنگ می شود، ولی همینی است که هست. البته بعضی ها همان دم که مردند، دیگر یادشان می رود، دیگر حافظه آنها هم ضعیف است و حتی هیچ خاطره ای را هم ثبت نمی کنند و به این وضع نمی رسند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: چرا نشناسند، خوب هم می شناسند. رابطه نیست، یعنی نمی تواند حقی بخواند. مثلاً بگوید: پدرم، شما مگر پدر من نیستید. پدر و فرزند و برادر و همسر، اینها همه رابطه هایشان یکسان است. هر کدام یک شأنی دارند که کاری نمی توانند با دیگری داشته باشند. نمی توانند داد و ستدی داشته باشند، نمی توانند دست دیگری را بگیرند و ببرند. اگر یکی زمین خورده باشد، نمی توانند دستش را بگیرند و بلندش کنند. هیچ کاری نمی توانند بکنند.

از دقیقه ۴۰ تا ۵۰

سؤال: نامفهوم

پاسخ: در بعث است، در برزخ یک سری روابط است. در برزخ چون بدن مثالی است، همه چیز مثلش هست، یعنی مثل برادر هست، مثل خواهر هست، مثل مادر هست، همه چیز مثلش هست. بنابراین اموات در برزخ ممکن است، بچه های خودشان را بشناسند. ممکن است نسبت ها را بدانند. البته بعضی از اموات از وقتی که می میرند، دیگر در خواب ابد فرو می روند تا خود قیامت. اصلاً هیچ گونه فعل و انفعالاتی هم ندارند، مثل حالت خواب هستند. بعضی از آنها هستند که ممکن است **أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ**^۶ باشند. بعضی ها هم که روحشان در عذاب است تا خود قیامت، مثل

^۶ سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۶۹

خواب‌های بد که می‌بینند، اینها همین‌طور خواب‌های بد می‌بینند، دوباره بیدار می‌شوند و دوباره خواب بد می‌بینند و همین‌طور ادامه دارد تا برسد به قیامت. بعضی‌ها هم همین‌که می‌میرند، می‌خوابند تا خود قیامت. بعضی‌ها نه، می‌روند در بهشت، باز می‌خوابند، دوباره بیدار می‌شوند و می‌روند در بهشتی دیگر، می‌گویند: به‌به چه بهشتی، و همین‌طور تا قیامت.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: تعلیمات؟ اینهایی که من دارم می‌گویم؟ گفتم که تعلیم می‌شوند؟ این، قدرت زنده‌ها برای مرده‌ها در عالم اموات است که آنها می‌توانند یک کاری کنند که توجه اموات به زنده‌ها جلب شود. ما همیشه عکسش فکر می‌کنیم، فکر می‌کنیم که مرده‌ها باید این کار را بکنند، نه، مرده، مرده است، ولی زنده می‌تواند به مرده جهت و خط بدهد، حیات بدهد، بهشت او را بالا ببرد ولی این احتیاج به بلدی می‌خواهد، یعنی انسان باید یاد بگیرد که چه کار می‌تواند انجام دهد که...

سؤال: نامفهوم

پاسخ: آنهایی که خواب هستند، یعنی در دنیا آزاری نداشتند، به کسی آزاری نرسانند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، راحت می‌خوابند. آنجا هم که بیدار شدند، همین‌طور است. البته ما هم داریم تخیل می‌کنیم. البته تخیل تخیل هم نیست، آیات قیامت را وقتی می‌گذارید، چند دسته می‌شوند:

- یک سری از آیات از مرگ هستند تا بعث.
- یک سری آیات از بعث هستند تا حساب.
- یک سری آیات از حساب هستند تا تعیین شدن وضعیت.
- این وسط هم یک سری آیات داریم که مرزهای اینها هم هست.
- یک سری هم هستند که توزیع می‌شوند در بهشت و جهنم که اینها آیاتشان کاملاً مجزا هست و رفتارهای بین اینها کاملاً متفاوت و متغیر است.

ولی اینها قاعده دارد. در عالم برزخ که از روی اسم آن هم معلوم است، که بین قیامت و دنیا است، یک سمت آن به سمت دنیا و یک سمت آن به سمت قیامت است، روی مرز می‌رود، به همین دلیل هر موقعی که یک سری چیزها روی مرز است، بعضی اوقات رفتارهای این طرف مرزی از خود

نشان می‌دهد و گاهی اوقات رفتارهای آن طرف مرزی از خود نشان می‌دهد. اسمش را هم که می‌گوییم برزخ، یعنی مرز. در برزخ، رفتارهای مرزی به سمت دنیای آن که هست، تعلق و جسم و اعضای بدن و همه چیز مثل است؛ مثلاً می‌خورد، مثلاً...، همه چیز مثل است. آن چیزی که مربوط به آن سمت است، روح و همه معنویات روحانی آن طرف آن است.

آنهایی که خیلی خوب هستند آن طرفی هستند آنهایی که خیلی خوب نیستند به سمت این طرف، یعنی حیات دنیایشان تعلقشان بیشتر است. آنهایی که خیلی خوب هستند وقتی از دنیا می‌روند به دست آوردنشان کار خیلی سختی است. مثل اینکه اصلاً در دنیا نبوده است، باید با یک ترفندهایی نظراتشان را جلب کرد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: راهش این است که هر وقت آن مرده به خواب کسی آمد بگوید: چرا هر دفعه به خواب من می‌آیی؟ و آن که به خوابت نمی‌آید که بهتر. برای چه بیاید؟! بگذارید کار و زندگیش را بکند چه کارش دارید؟

سؤال: نامفهوم

پاسخ: اگر دلتان تنگ می‌شود می‌توانید یادش کنید، مگر کجا رفته است؟ همین جا است. جای دوری نرفته از این دنیا به آن دنیا رفته است. خیلی سخت نگیرید، خودتان هم به آن می‌رسید خیلی مهم نیست.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: مرز بین این طرف و آن طرف یک خواب است. نزدیک‌تر از آن است که شاه عبدالعظیم بروید. حتی نزدیک‌تر از آن است که به خانه خود بروید. این قدر نزدیک است مرتب شما در رفت و آمد هستید. اما این کانال برزخ است برزخ دور و نزدیک داریم. این برزخ نزدیک است. وقتی انسان می‌میرد دورتر می‌رود. نمی‌دانم شما چرا وقتی کسی از دنیا می‌رود این قدر ناراحت می‌شوید خدا رحمت کند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: با او ارتباط ندارید؟ ولی می‌توانید ذکرش را داشته باشید.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: ممکن است او حواسش به ما نباشد، ولی ما می‌توانیم حواسمان به او باشد. او ممکن است به یاد ما نباشد، ولی ما می‌توانیم به یاد او باشیم.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بستگی دارد. الان فرزند شما در این ساختمان است، ولی نزد شما نیست. فقط یک حس دلگرمی است که فرزندان نزد شما است. اگر فرزندان بیاید و کنار شما بنشینند یا برود طبقه‌ی بالا... این حس است که او را نزدیک یا دور می‌کند.

از دقیقه‌ی ۵۰ تا ۶۰

فرزندان عضوی از شما نمی‌شود، این یک احساس است شما می‌توانید با همه‌ی انبیاء و اولیاء مجاور باشید، ولی ممکن است آنها حواسشان به شما باشد یا نباشد. این دیگر ربطی به ما ندارد. مانند این است که الان شما می‌توانید بروید کنار فرزندان بنشینید، ولی ممکن است او حواسش به شما نباشد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: ولی آنها حواسشان به شما نباشد معلوم است که اشکالی ندارد، چون آنها مستغرق ذات خدا هستند، شما باید مستغرق ذات خدا می‌بودید. اگر او حواسش به شما نیست به دلیل بی‌اعتنایی نیست، بلکه به دلیل توجه بالاتر است.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: اگر این طور فکر نکنید چه می‌شود؟ خوب تر فکر کنید آیا اشکالی دارد که انسان خوب فکر کند؟ مثلاً شما فکر کنید که در نزد آنها هستید و حتی اگر به شما اعتنا نمی‌کنند نه اینکه نخواهند اعتنا کنند، **لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾** ، او در یک شأن و قرب خاصی قرار دارد.

شما بگویند خدا مهم تر است یا امام حسین علیه السلام؟

سؤال: نامفهوم

پاسخ: ما در مورد عالم برزخ اطلاعاتمان اندک است، کما اینکه در مورد دنیا هم اطلاعات اندکی داریم. در همین دنیا نمی‌توانیم رابطه‌های یکدیگر را بسنجیم. حتی نمی‌توانیم بفهمیم چه کسی ما را دوست دارد و چه کسی ما را دوست ندارد. چرا دوست دارد و چرا دوست ندارد؟ بعد می‌خواهیم راجع به عالم برزخ صحبت کنیم. یک مقدار توقع بیش از حد داریم.

بهترین کاری که باید بکنیم این است که به حرف خدا گوش دهیم. درباره‌ی غیب یک قاعده وجود دارد شما حرف خدا را گوش بدهید و نسبت به هر آن چه در غیب اتفاق می‌افتد حسن ظن داشته باشید، به بهترین وجهی که فکر می‌کنید و از آن بالاتر نیست خوب فکر کنید دو قید دارد: یک،

خدا گفت فلان گناه را نکنید؛ نکنید. اگر شما در رابطه با غیب این کار را بکنید به همهی آنچه در غیب می خواهید دست پیدا می کنید. به شرط این که پایگاه داشته باشید یعنی پایش محکم باشد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: علتش این است که ما راجع به غیب هیچ نمی دانیم یا خیلی کم می دانیم. از غیب متضرر و منتفع می شویم. ولی بیشتر متضرر می شویم. غیب یعنی آن چیزی که نمی بینیم مانند آینده. غیب یعنی آنچه از گذشته برای ما در کودکی مانده است بیشتر داریم متضرر می شویم. در صورتی که غیب می تواند عامل منفعت باشد. راه اتصال به غیب چیست؟ یک، عمل به غیبی که خدا می گوید. چون آنچه خدا می گوید غیب است. شما این موضوع را حل می کنید، وقتی این کار را بکنید یک نسبتی با غیب پیدا می کنید. راجع به شهدا و راجع به اموات راجع به ملائکه و... مثلاً می گوید: دلم می خواهد ملائکه به من آموزش دهند، ملائکه می آیند. می گوید: ملائکه نمی آیند. حتماً یک جور دیگری می آیند. باید حسن ظن داشته باشیم.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: حسن ظن مهم تر از ناراحتی است. خط سیر غیبی را که خدا برایتان گفته است خوب خطش را پر می کنید. در اینجا گرفتار رفتار ناجور نمی شود. به کسی توصیه های ناجور نمی کند. مشورت بی جا نمی دهد. حرف بی جا نمی زند. گناه بی جا نمی کند. هیچ کار بی جا نمی کند. می شود آدم حسابی. وقتی آدم حسابی شد می گوید: آن غیب هایی که دیگران می خواهند به چه درد من می خورد؟ وقتی آدم حسابی شد نیازش به این غیب هایی که دیگران دنبالش هستند کم می شود. زیرا خود خدا را دارد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: داستانش متفاوت است. من نمی دانم چرا خداوند آیات قیامت خودش را این گونه بیان می کند. مثلاً **يَكُ الْمُنَافِقُ** می آید. در آن وضعیت انسان از مادر و پدر و همسر و فرزندانش فرار می کند. نمی دانم چرا این موضوع مطرح می شود شاید دلیلش این باشد که انسان یک تصویری نسبت به قیامت دارد که خیلی شبیه دنیا است. فقط کمی بزرگ تر است. می خواهد این تصور را بشکند و به همین دلیل این گونه مطرح می کند. نمی خواهم بگویم این طور نیست، می خواهم بگویم نوع بیان به گونه ای است که انسان را نسبت به اوضاع خودش نگران می کند.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: به آن فضا تعلقی دارید؟ بعد از چند روز می فهمید که هست.

از دقیقه ۶۰ تا ۷۰

سؤال: ... آن را انکار نکند به هر حال آن دلتنگی هست تا من بیایم بفهمم این در یک فضای دیگر است، ولی بالاخره هست. اینکه هست را نمی شود تدبیر کند.

پاسخ: من خواهشی که دارم این چیزی که خدمتتان می گویم روی آن فکر کنید. باید رابطه‌ی من و شما با مرگ رابطه‌ی صمیمی تر باشد. چه مرگ خودمان چه مرگ کسی دیگر، رابطه‌ی ما باید صمیمی تر باشد. یعنی آن را مثل یک فرزندی که متولد می شود، یک تولدی بدانیم. یک ورود در یک نشئه‌ی جدیدی بدانیم. متولد شدن در یک نشئه‌ی دیگری بدانیم. اگر مردم به آنها بر نمی خورد و از ادب اجتماعی دور نبود، اگر مردم به آنها بر نمی خورد، یعنی توده‌ی مردم، عامه‌ی مردم، نه خواص، به آنها بر نمی خورد، چون خدا برای برخوردن به توده‌ی مردم شأن قائل شده است. در دنیا حداقل شأن قائل شده ادب قائل شده است، آدم کسی را ناراحت نکند، آدم کسی را اذیت نکند، شما همان برخوردی که با تولد یک نوزاد می کردید با مرگ کسی هم می کردید، یعنی مثل الان می گفتیم پدر شما چند ساله مرده است؟ گفتیم جشن تولد بیست سال مردگی او را بگیریم، جشن تولد بیست سالگی، ولی مردم به آنها بر نمی خورد از این ادبیات بدشان می آید.

سؤال: اینکه می گویند حضرت زهرا سلام الله علیها در فراق حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خیلی گریه می کردند این چیست؟

پاسخ: آن را در سر جای خودش باید بحث کنیم. آنها بحث‌های رخدادی است و تاریخی است راجع به آنها بعداً صحبت می کنیم.

سؤال: سندیت دارد؟

پاسخ: نمی دانم. راجع به آن بعد هر چیزی را سر جای خودش باید بحث کنیم. اینها فقط باید علامت سؤال باشد اینها گزاره‌های ظنی است. باید راجع به آن بعداً صحبت کنیم. آیا درست است آیا درست نیست. درست است چرا؟ آیا به خاطر این موضوع است یا موضوع دیگری است. آیا پشت یک حرکت دیگر است تفصیل اینها خیلی مفصل است نباید قاطی کرد. شما این بحث را نمی توانید به آن استناد بدهید.

ولی مرگ، خدا می گوید: **خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ**، یعنی موت را هم وزن حیات خلق کرده است. هم وزن حیات هم عرض با حیات است. **يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُمِيتُ وَيُحْيِي**، اما برای ما مرگ که به دلایلی، که بخشی روانی است، بخشی به خاطر تعلیم پیدا نکردن است، مثل انسانی می مانیم که در حوزه‌ی آن سواد خواندن و نوشتن آن را نداریم. فکر کنید درست آن نیامده است. نظام آموزشی آن نیامده است. طبعی یاد می گیریم. مثل خیلی چیزها که ما طبعی یاد می گیریم، در سیستم خودمان یاد می گیریم، نظام آموزشی ندارد، آموزش دیده نیستیم. درس خوانده نیستیم. شما الان کتاب را می خوانید کلاس می روید. اگر کسی را همین طوری رها کنید سواد خواندن و نوشتن یاد نمی گیرد. باید سواد خواندن و نوشتن را به او یاد بدهیم.

در مورد مرگ هم همین طور است ما در مورد مرگ سواد یاد نمی گیریم. سواد مردن نداریم. سواد مرگ و زندگی نداریم. به همین دلیل مرگ برای ما یک امر پیچیده غامض حتی تا یک حدی بی رحم تا یک حدی ناخوش.

این آقای دولابی من جلساتشان را خیلی زیاد می رفتم. ایشان خیلی آدم عجیبی بود. البته می شناسید خیلی ها می شناسند. اغلب سخنرانی ایشان پنج ساعت، شش ساعت، هفت ساعت، سخنرانی پنج ساعته، شش ساعته اختلاط می کرد. می نشست حرف می زد. سخنرانی که نبود همین طوری حرف می زد. حرف می زد. حرف می زد. همین پنج ساعت، شش ساعت، هفت ساعت، وقتی ما می رفتیم مجبور بودیم اگر پنج ساعت می نشستیم باید بلند می شدیم می رفتیم. نمی دانیم بعد از آن چقدر این بندهی خدا حرف می زد. هر زانویی که در حرف ها می زد، یک بار اسم مرگ را می آورد. مرگ برای او شیرین بود. مرگ برای او جالب بود. مرگ برای او جذاب بود. مرگ برای او قشنگ بود. خیلی فرق می کند یک کسی مرگ برای او جذاب باشد. می گویم اعمال ما خوب نیست، اعمال خود را خوب کنیم. شما که نمی توانید صورت مسئله را پاک کنید. صورت مسئله را پاک نکنید. اعمال خود را درست کنید. می گوید: من نماز قضا زیاد دارم. نماز قضاها را بخوانید، آماده باشید. قرض دارم. قرض های خود را بدهید. آماده باشید. اگر کسی آمادهی مرگ نباشد در کاروان ابا عبدالله علیه السلام او را جای نمی دهند، او را ثبت نام نمی کنند. در کاروان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف او را ثبت نام نمی کنند. می گویند: برو قرض های خود را بده، فعلاً برو کارهای خود را بکن، آمادهی مرگ شدی بیا در این کاروان ثبت نام کن. شرط ثبت نام در کاروان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف امام حسین علیه السلام این آمادگی برای مرگ است. فرد باید آماده باشد. من خیلی تعجب می کنم از خیلی ها کاروان آنها روی دست آنها است. می گوید: من بچه دارم. بچه های من هستند. فکر کنید اگر رفتید بچه های خود را چه کار می کنید؟ هیچ فکری ندارم. پس اشکال ندارد، شما بروید، خدا برای شما فکر می کند. اگر شما هیچ راهی ندارید و هیچ فکری نمی توانید بکنید، خدا برای شما فکر می کند. خدا اصلاً این کار را می کند. خدا تدبیر می کند برای کسانی که تدبیر ندارند. ناراحت نباشید. من امکان قرض دادن خود را ندارم. خدا قرض شما را می دهد. ناراحت نباشید. شما مُردید، خدا به شما می دهد.

شما باید هر موقع که می خوابید یک بار از دنیا باید خداحافظی کنید. وقتی هم که بیدار شدید احساس کنید فعلاً در دنیا آمدید، یک روز دیگر فعلاً هستید. ممکن است شما بگویید: این طوری نمی توانیم برنامه های بلند مدت بریزیم. چرا نمی شود؟ برنامه ی بلند مدت می ریزیم، ولی وصی می گذاریم. هیچ کاری را شروع نمی کنیم، مگر اینکه در کنار آن یک تداومی را پیش بینی می کنیم. این کار در اختیار شما است. اصلاً فکر کنید ما از دنیا برویم چه چیزی می شود؟ همه کارها سر جای خود، هر کاری هست همین طوری دارد انجام می شود. ما کارهای نیستیم. خودش دارد انجام می شود. می گوید: نه همه ی کارها به من وابسته است. اشتباه دارید زندگی می کنید، درست است؟ درست زندگی کنید، آماده باشید. مرگ خیلی

خوشمزه می‌شود. باید طعم بگیرد. **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ ﴿٢٤﴾**. یکی از طعم‌هایی که به من و شما می‌چشانند چیست؟ مرگ است. یک کاری کنید که این طعم مرگ خوشمزه باشد، به هر حال وقت دارید. اینکه می‌گویند: مرگ را طعم کنید. طعم زهرمار نکنید، آن را طعم خوشمزه کنید. و این مستلزم این است که مرگ دیگران را بد مزه نکنیم.

از دقیقه ۷۰ تا ۸۰

می‌گوید: به آدم سلمه وارد می‌شود. یعنی شما می‌گویید: شهید نصرالله رفته یعنی خوشمزه است؟ به اعتبار خودش بله خوشمزه است. به اعتبار حوادث مردمی که پیش می‌آید آن هم باید فکر کنیم که چه کار می‌توانیم بکنیم آن هم مسئولیت می‌آورد، مسئولیت‌زا است. یعنی باید فکر کنیم شهید نصرالله باید آن سلمه را چطوری پر کنیم. آن مسئولیت را چطوری می‌توانیم ادا کنیم. ناراحت نیستیم نگران انجام مسئولیت هستیم و الا فکر می‌کنیم این چه سلمه‌ای ایجاد کرده است سلمه‌ی آن را پر می‌کنیم. ما مصداق غفران خدا می‌شویم. یعنی لطمه‌هایی که دارد می‌خورد را پر می‌کنیم. ما نمی‌توانیم لطمه‌ها را پر کنیم؟ چرا نمی‌توانید! چرا فکر می‌کنید نمی‌توانید لطمه‌ها را پر کنید؟

همین الان تصمیم بگیرید به خواهران و برادران لبنانی خودتان قرآن یاد بدهید. کسانی که می‌توانند قرآن یاد بدهند، ارتباط بگیرند قرآن یاد بدهند. وسایل مجازی که هم هست. همین الان اراده کنید تا شش ماه دیگر، ده‌ها به هزار لبنانی شما می‌توانید قرآن یاد بدهید. این جبران سلمه سید حسن نصرالله است، ناراحتی ندارد، کار دارد. به آن طعم بدهید. طعم حرکت، طعم جهاد. ولی همین طور بنشینید غصه بخورید، جهان اسلام یکی از بهترین نیروهایش را از دست داد. معلوم است که داد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم از دنیا رفت، امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم از دنیا رفت، امام حسن مجتبی علیه‌السلام هم از دنیا رفت. همه از دنیا می‌روند. باید جای آنها پر شود. مسئولیتش گردن من می‌افتد. همین الان هم که من از دنیا بروم، مسئولیتش گردن یک نفر دیگر می‌افتد. یعنی حس شما نسبت به مرگ، حس خوشگل و خوشمزه باشد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، ولی اینها را بلند نگویند. بلند بگویند آدم‌ها می‌شنوند و خوششان نمی‌آید. کلاً خدا هر چه را می‌دهد، بعد که می‌خواهد بگیرد، بیشترش را می‌دهد. خدا هیچ چیزی را از هیچ کسی نمی‌گیرد، مگر اینکه بیشترش را به او می‌دهد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: بله، ناراحت می‌شوند، ولی حقیقت است. یک موقع شما به عنوان هستی شناسی نگاه می‌کنید. هستی شناسی مرگ، یک هستی شناسی باشکوه است. مجد و شکوه دارد. جلوه دارد. آیا شما از اموات جدا می‌شوید؟ نه! آیا اموات از شما جدا می‌شوند؟ بله! ممکن است جدا بشوند. آیا شما از اموات جدا می‌شوید؟ نه! آیا می‌شود یکی جدا بشود، یکی جدا نشود؟ بله. الان خدا با شما هست؟ بله. شما با خدا هستید؟ نه!

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ. پس شما چقدر نزدیک به خدا هستید؟ فرسنگ‌ها. این مثل شما و اموات است. او فرسنگ‌ها دور است. ولی شما نزدیک هستید. یعنی شما می‌شوید مثل خدا؟ بله. شما می‌شوید مثل خدا. شما به او نزدیک هستید. آیا او می‌فهمد؟ ممکن است بفهمد، ممکن است نفهمد.

چون حیات وقتی به ارض متکی شود، قدرت و بعد پیدا می‌کند. وقتی از ارض کنده شود، از حالت متعدی به لازم تبدیل می‌شود. بنابراین شما با هر کس از اموات بخواهید می‌توانید ارتباط داشته باشید. ولی آیا او هم هوشیارانه با شما ارتباط دارد؟ نه! الزامی ندارد، ولی شما می‌توانید. به همین دلیل.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: نه، رابطه‌ها الزاماً. رابطه‌های دنیا این طوری است. رابطه‌های آخرتی این طور نیست. رابطه دنیا هم این طور نیست.

همین الان که شما اینجا هستید، یک جسم دارید، یک برزخ. شما الان با برزخ‌هایتان ارتباط دارید در اینجا. در برزختان دارید اینها را می‌گیرید. علم مجرد است. در عالم ماده به کسی انتقال پیدا نمی‌کند. در عالم بسیط به آدم‌ها انتقال پیدا می‌کند. شما با عالم بسیط خودتان دارید می‌گیرید. این قدر که ما قدرت بسیط بودنمان فعال است قدرت ترکیبی ما فعال نیست.

انشاءالله از خدا بخواهیم در این ماه مبارک رمضان خدا موضوع مرگ را برای ما حل کند. اما مرگ مرتب در حیات دنیا رفت و شد دارد. یعنی می‌میرید و زنده می‌شوید. شما باید مرگ را تجربه کنید. یک مرگ تجربه کنید، ببینید چطور می‌روید و بلند می‌شوید. در همین دنیا، باید مرگ را تجربه کنید، باید با این مرگ زندگی کنید. مرگ اگر نباشد، حیات نیست. اگر کسی حیات بالاتری می‌خواهد باید مرگی برایش باشد.

سؤال: نامفهوم

پاسخ: اینکه بسم الله الرحمن الرحيم سوره عصر را می‌خوانید. توأصی به حق و توأصی به صبر. هر کاری می‌کنید، فکر کنید اگر مردید، چه می‌شود؟ این کار را به چه کسی واگذار می‌کنید؟ چطور می‌شود؟ می‌گویید: ما هیچ کس را نداریم کار را به او واگذار کنیم. می‌توانید مراحل کارتان را بنویسید. که اگر نائی آمد بتواند. کارهای ما زیاد ارزشی ندارد. کار با ارزش بکنید. ما کار با ارزش نمی‌توانیم بکنیم. پس گیر مرگ نیست، گیر،

کار با ارزش است. خوب یک کار با ارزش بکنید. هر انسانی یک تجربه زیست دارد که منفرد است. که اگر آن تجربه زیستش را ثبت کند، برای دنیا و آخرت مفید است؛ هر انسانی فقط کافی است درست ثبت کند. بگویید: من این بودم، این آمدم، این رفتم، مردم بدانید، همین. هر کسی کتاب نفسش را که در قیامت به او می دهند که اِقْرَأْ كِتَابِكَ، قبلش خودش در دستش نوشته باشد. این تجربه است. این مدل زندگی من برای خیلی ها مفید است. بعداً می توانند استفاده کنند.

من بعضی چیزها را در این سن می گویم. می گویم: شما چند سال دارید؟ می گوید: چهارده سال. می گویم: من چهارده سالگی تنها می رفتم مشهد. سوار اتوبوس می شدم، می رفتم مشهد. چهارده سالگی می رفتم سر کار، پول درمی آوردم. چقدر خوب، پس ما هم می توانیم برویم سر کار. ما هم می توانیم مستقل باشیم. می تواند یاد بگیرد. این تجربه زیست می تواند به دیگری انتقال پیدا کند. هر کسی حداقل یک اثر در این عالم دارد و آن خودش است. این را ثبت کنید، بعد به بقیه بدهید که بخوانند. من این را خیلی توصیه کردم. بعضی جدی گرفتند، بعضی هم جدی نگرفتند. زندگی خودتان برای خودتان مهم باشد و کارهایی که می کنید و سرگذشتان و اتفاقات شما برای خودتان مهم باشد. بدانید این سرگذشت برای دیگران هم می تواند مفید باشد، می تواند آنها را از خیلی راه های کج، حفظ کند.

از دقیقه ۸۰ تا ۹۰

این آیات سی و هشت، سی و نه، چهل، و چهل و یک:

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾ خیلی نکته مهمی است. چه آنهایی که **وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ﴿٣٨﴾** ؛ **يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾**، چه آنهایی که **وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهِمْ غَبْرَةٌ ﴿٤٠﴾** ؛ **يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾**. این طور نیست که یک گروه **شَأْنٌ يُغْنِيهِ** باشند، یک گروه **شَأْنٌ يُغْنِيهِ** نباشند. ولی آنهایی که **وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهِمْ غَبْرَةٌ ﴿٤٠﴾** **تَرَهَقَهَا قَتْرَةٌ ﴿٤١﴾** **أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفٰجِرَةُ ﴿٤٢﴾** هستند، به طور طبیعی نمی تواند وجوهشان **مُسْفِرَةٌ** باشد. حتماً باید **غَبْرَةٌ** باشد.

یک قاعده دارد اجرا می شود. همه روابط گسسته می شود. بعضی خودشان را برای آن روز آماده کرده اند. باری روی دوش آنها ندارد. در ذهنشان می گویند: ما از گناهانمان هجرت کرده بودیم. ما که حق الناس نداشتیم. حرام نمی خوردیم. کار واجب می کردیم. نمازهایمان سر جایش بود. وقتی به خودشان می آیند، می گویند: اشکالی ندارد. پدر نداشته باشیم. برادر نداشته باشیم. هیچ کس را نداشته باشیم. هیچ رابطه نداشته باشیم. نه تنها می گویند هیچ اشکالی ندارد، بلکه:

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ﴿٣٨﴾، شاد است. ضاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ﴿٣٩﴾، یعنی یک اتفاق خوب برایش می افتد. یعنی آن رابطه نه تنها خیلی به او کمک نمی کرده است، بلکه این استقلال، این شَأْنٌ يُغْنِيهِ، او را بالاتر برده است. سطح وابستگی هایش را کمتر کرده است.

اینجا دو واژه می آورد به نام **كَفْرَةُ الْفَجْرَةِ**

کفر را شما شنیده اید، اینکه می گوید دو صفت کفر و فجور دارند. این را تبدیل به صفت می کند. **أُولَئِكَ هُمُ الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ ﴿٤٢﴾**، یعنی کسی که کفر در او ماندگار است، **كَفْرَةٌ** است. و می تواند **كَفْرَةُ الْفَجْرَةِ** نباشد؟ ما نمی دانیم می تواند باشد یا نه. چون اگر نتواند باشد قیدش می شود ایضاحی. اگر **كَفْرَةَ** های مختلفی داشته باشد یک سری **فَجْرَةَ** داشته باشد می گویند قید اختصاصی. ما نمی دانیم هرطوری هست **كَفْرَةُ الْفَجْرَةِ** است.

فَجْرَةَ به معنای کسی است که بی حیا است. گناه می کند پرده دری می کند. به اینها می گویند **فَجْرَةَ**.

كَفْرَةَ کسانی هستند که برای شنیدن حق مانع دارند.

عَلَيْهَا غَبْرَةٌ ﴿٤٠﴾ تَرَهَقَهَا قَتْرَةٌ ﴿٤١﴾

قَتْرَةٌ را می گویند سیاهی و تاریکی است که در چهره ها نشسته است.

بعضی وقت ها شما این حالت **غَبْرَةٌ** یا **قَتْرَةٌ** را در زندگی دیده اید. وقتی یک غم زده را می بینید غبار غم را در چهره او می بینید. وقتی کسی که سختی دیده را می بینید، یک تیرگی در چهره او می بینید. **غَبْرَةٌ** به خاطر غم است. **قَتْرَةٌ** به خاطر سختی است.

از آن طرف، **مُسْفِرَةٌ**، **سَفْرَةٌ** که برای ملائکه بود، حالت صاف بودن و درخشش و نورانی بودن است. آن برای نورانیت است، سرور است، بهجت است، **ضاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ﴿٣٩﴾** برای یسر است، پس شما یک داستان عسر دارید. یک داستان یسر، سختی دارید. یک داستان نور دارید. داستان غم دارید. غم، غمام. یعنی بی نوری، نور نداشتن.

ان شاء الله که خداوند شما را با سوره های عبس و همه ی سوره های قرآن محشور کند، جزء **ضاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ﴿٣٩﴾** باشید، وجوه شما هم در دنیا و آخرت **مُسْفِرَةٌ** باشد.

از دقیقه ۹۰ تا آخر

ثواب قرائت سوره عبس

تا اذان می شود من دو نکته بگویم:

• یکی اینکه خاصیت این سوره طبق روایتی که آمده است هر کسی این سوره را بخواند، **الْأَنْبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: وَمَنْ قَرَأَ عَبَسَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَوَجْهُهُ ضَاحِكٌ مُسْتَبْشِرٌ***

• و یک روایت دیگر این است که هر کسی این سوره را بخواند در عرش زیر سایه‌ای است که هیچ رنجی، هیچ گرفتاری نمی‌کشد، معلوم می‌شود اگر مؤمنی که دچار غم و اندوه است اگر این سوره را بخواند از غم و اندوه در می‌آید و کافری که در غم و اندوه است یا در شادی است و این سوره را بخواند، غم و اندوه او بیشتر می‌شود، بنابراین بعضی اوقات با بعضی از سوره‌ها ایمان را می‌شود امتحان کرد. یک مدتی هر کسی که خواست خود را بیازماید این سوره را در یک مدتی بخواند ببیند غم او زیاد می‌شود یا کم می‌شود. اگر غم او زیاد شد، معلوم است یک جای کار او ایراد دارد. برگردد درست کند. اگر شادی او زیاد شد الحمدلله مؤمن است، سوره‌هایی که این گونه هستند، دو وجهی هستند. خاصیت آنها هم می‌تواند دووجهی باشد. حدود یک هفته جواب می‌دهد. بعد از یک هفته بهتر است در نافله‌ها خوانده شود. وقتی می‌خوانید نگاه می‌کنید، مثل تب سنج‌ها به تب خودتان نگاه می‌کنید. اگر غم و اندوه شما رفت معلوم است شما الحمدلله مؤمن هستید و اگر غم و اندوهتان زیادتر شد، معلوم است باید تجدید نظر کنید، غم و اندوه خود ساخته است، دست خودتان است، درست کنید.

تدریس به چشم منتظر

در استفاده از متن جلسات لطفا به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفا جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می باشد و نمی تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
- لطفا از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین، خودداری شود.
- فایل متن جلسات "صرفا" برای اعضای کانال می باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
- پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
- شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفا به شناسه @sm_nouri اطلاع فرمایید.

جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.
سپاس از همراهی تان